

شعوبیه

بقلم آقای میرزا جلال‌الدین خان همائی

۶

پیوستن برخی از ایرانیان بنژاد بیگانه

شیوهٔ پاره ای از مردمان زبون سست‌رای است که خود را بخانواده های بزرگ نیرومند وابسته می‌کنند و خویشین را باشخاص نامی و رجال معروف می‌بندند و گاهی در راه این مقصود يك رشته نسب دروغی برای خود می‌سازند تا پیوستگی خود را بهراگز نفوذ و قدرت تا بید نمایند . یکی از علل اینکه ملت‌های مغلوب از عادات و آداب قوم غالب تقلید می‌کنند همین است که میخواهند خود را بصورت غالب در آورند و از این همانندی چیزی جز نزدیکی و تقرب بملت غالب نمی‌جویند و تشبه ظاهری بچیرکار را یکی از علائم چیرگی می‌پندارند !
اینکه گفتیم خود سببی است علاوه بر اسباب دیگر که در نفوذ عادات و رسوم ملت غالب در مغلوب مؤثر است .

در هنگام اقتدار و فرمانروایی عرب هم این شیوه در میان بعضی ایرانیان و همچنین اقوام دیگر متداول بود که نژاد خود را بساختگی و دروغی به عرب می‌پیوستند و از این رهگذر تقرب بجنس عرب که فرمانفرمای آن عصر بود می‌جستند . بطوریکه باز نمودیم برخی از سرداران و زرگان ایرانی نیز باقتضای وقت اصل خویشین را از نژاد عرب قلمداد میکردند . و بعضی ایرانیان دیگر از این قبیل اشخاص بد می‌گفتند .
علی‌بن خلیل دربارهٔ دوست ایرانی خود که بساختگی مدعی انتساب بقبیلهٔ تمیم شده بود هجو ساخت و گفت :

یروح بنسبة المولی و یصبح یدعی العربا
یشم الشیخ والقیصو م کی یستوجب النسبا
فصار تشبها بالقو م جلفاً جافیا جشبا
اذا ذکر البر یربکی و ابرلی الشوق والطربا الخ ۱
خلاصه مقصودش این است که :

دوست من مدعی انتساب به عرب میشود در صورتیکه اصلاً ایرانی است - درمنه و بوی مادران می‌بوید و وقتی که نام میوهٔ درخت اراك می‌شنود بگریه اندر می‌شود و اظهار شوق و شادی می‌کند تا بدانند که از نژاد عرب است و از اینرو خوی عرب دارد !
مثل اینگونه اشخاص درست مثل پاره ای از مردم سبک‌مایهٔ این زمان است که جهودانه بتکف می‌خورند و از شنیدن آهنگ موسیقی اروپائی اظهار لذت و شادی می‌کنند برای آنکه

همانندی خود را بر مردم ارو یا ثابت نمایند. با اینکه ذوق طبیعی و سرشت ایرانی آنان از این قبیل چیزها بیزار است! .
 . بالجمله در ایام اقتدار عرب بعضی ایرانیان چون میخواستند خود را بعر ب نزدیک و از این راه جلب احترامی کنند ساسانه نسبی برای خود می ساختند که پیوستگی آنها را بنژاد تازی ثابت نماید و این معنی خود دلیلی واضح بود بر اینکه قوم عرب در نظر مردم آنزمان عزت و حرمت داشت و چون وی را ارجمند می دانستند بدو می پیوستند .

قیام ابو مسلم و نهضت‌های دیگر که در آغاز کار بیدار گردید نتوانست مقصد اصلی ایرانیان را که عبارت از سلب قدرت و عزت عرب بود انجام دهد و این کار تنها بر عهدۀ نهضت شعوبیه ماند .
 چه بود وجه شد ؟

همان زمره‌های که از گروهی امثال « اسمعیل بن یسار نسائی » در عهد بنی‌امیه شنیده میشد و از همه طرف آنرا خاموش می کردند، بتدریج در دوره بنی‌عباس مبدل آهنگی بلند گردید و امثال « بشار بن برد » نغمۀ عظمت و بزرگواری ایرانیان را با آهنگی هر چه رسا تر بگوش جهانیان دردمیدند.

بشار بن برد و نهضت

شعوبیه

بشار بن برد طخارستانی را مانند ابو مسلم اصفهانی از پیشوایان نهضت شعوبیه باید شمرد با این امتیاز که ابو مسلم قائم نهضت سیاسی بود و بشار قائم نهضت ادبی :
 بشار بایرانی بودن خود افتخار میکرد و عجم را بر عرب برتری میداد گاهی باصل ایرانی فخر می کرد و می گفت :

و نبت قوماً بهم جنه
 الایها السائلی جاهداً
 نعمت فی الکرام بنی عامر
 فروعی و اصلی قریش العجم

و گاه بخراسان مباحث مینمود :

و هجانی معشر کلهم
 لیس عن جرم ولكن غاظهم
 من خراسان و بیتی فی الذری
 حمق دام لهم ذاك الحمق
 شرفی العارض قدسدا لافق
 والی المسعاة فرعی قدس مق

اسماعیل بن یسار هم اینگونه مفاخر را برای خود بر میسرمد و این قبیل کلمات را در حضور هشام می گفت ولی مورد شکنجه و عقوبت واقع میشد . زیرا در دردد او ایرانیان از هر حیث مهور اراده عرب بودند و حد این قبیل خودنماییها را نداشتند .

۱ - بشار بن برد از مردم طخارستان و از بزرگان شعرای تازی کوی سده دوم هجری است .
 در بصره نشو و نما یافت و در زمان منصور عباسی بی‌غداد شتافت - در اوائل دوره عباسی بزرگترین شعرای زمان خود بود - وفاتش در سال ۱۶۷ هجری واقع شد - برای شرح احوالش رجوع شود بکتاب اغانی .

اما بشار : در حضور مهدی عباسی (۱۵۸ = ۱۶۹) اشعار خود را بی پروا میخواند و از طرف خلیفه مورد مؤاخذه واقع نمی شد . مهدی از وی می پرسید از کدام قسمت عجم هستی ؟ بشار نام از « طخارستان » میبرد و محاسن آنجا را بر می شمرد .

بشار هم خود از ولاء عربی و انتساب بعرب بر ائمه می جست و هم دیگران را به تبری و ترک ولاء عرب دعوت میکرد .

مولی العریب فخذ بفضلک فافخر
اهل الفعّال وعن قریش المشعر
سبحان مولاک الاجل الاکبر

اصبحت مولی ذی الجلال و بعضهم
مولاک اکرم من تمیم کلها
فارجع الی مولاک غیر مدایع

بروایت اغانی ۱ : مردی از منی زید بشار گفت : تو ما را کوچک می کنی چه موالی را بر ما می شورانی که ترک ولاء ما بگویند و باصل خویش بر گردند و تو خود نزادی پاك و اصلی معروف و درست نداری .

بشار در جواب گفت : بخدا سو کند اصل من از زرگرمای تر و نژادم از کردار نیکان پاکیزه تر است ، من خود در همه روی زمین سگی را نمی شناسم که بیوستگی به نژاد ترا دوست بدارد . مرد عربی بشار گفت : موالی را باشعر و شاعری چکار ؟ بشار بر آشفت و در رهجو عرب گفت :

و نادمت الکرام علی العقار	احین کسیت بعد العری خزاً
بنی الاحرار حسبک من خسار	تفاخر یا ابن راعیه وراع
وینسبک المکارم صیدفار	قریغ بختایه کسر الموالی
شکت الکلب فی و لغ الاطار	و کنت اذا ظممت الی قراح
ولم تعقل بر راج الدیار	و تغدو للقفاز تدریها
و ترعی الشان بالبلد انقفاراً	و تشح الشمال للابسیها

خلاصه مقصودش این است که بعرب میگوید : یا درو مادرت همگی شتر چراندند و تو خود همان برهنه پای موش خواری، از اینکه چند روز از برهنگی بیرون آمده و خز پوش شنی و بایزرگان نشست و برخاست کرده در بزیم شراب ندیم و جلیس آنان شنی اصل خود را فراموش کردی ، بر آزادگان فخر می کنی ، هدمت پستی و فرومایگی بس که آزاد مردان را نمی شناسی . تو باسک همخوراک میشدی ، چه شد که اکنون فخر می کنی و قدر موالی را می شکنی ؟ پوشش تو باد شمال و کارت بز چرانی و خوراکت خار یشتان بود ، بخیله ها خاز پشته شکار می کردی و می خوردی . اکنون جامه خز میپوشی و باده ناب مینوشی و کبک بنجیر میخوری . بهمن مایه زندگانی خود را باخته و بر آزادگان تاخته ای ! خلاصه اینکه بشار بن برد پیشوای جنبش ایرانیان بر ضد عرب گردید و با نهضت انقلابی ابومسلم و قدرت سیاسی برامکه و آل ربیع رفته رفته کار بجائی رسید که عنصر عرب از قدرت و سیادت سابق افتاد و روز بروز بر قوت و شوکت ایرانیان افزوده شد .

استخدام موالی

در زمان بنی امیه کمتر کار مهمی بدست موالی سپرده میشد و استخدام آنها برای کارهای آبرومند از قبیل مشاغل دولتی بندرت اتفاق می افتاد و اگر احیاناً یکنفر از موالی از قبیل (رجاء بن حیوة) از موالی کنده داخل کاری می شد موجب حقد و کینه و بدگوئی عرب بود . چنانکه عمر بن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱) اتفاقاً یکی از موالی را والی « وادی القری » کرد و از این جهت مورد ملامت و سرزنش بسیار واقع گردید .

اما در عهد بنی عباس برخلاف دوره سابق استخدام موالی بتدریج شیوع یافت تا جائی که کارها یکسره بدست موالی افتاد .

ابوجعفر منصور عباسی (۱۳۹ - ۱۵۸) اول کسی است که موالی را در کارهای بزرگ

دیوانی و غیره راه داد و مشاغل مهم بدست آنها سپرد ، وغالب عمال و کارکنان مهم وی از جنس موالی بودند . در عهد هرون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) و در زمان پسرش عبدالله مامون (۱۹۸ - ۲۱۸)

ایرانیان قدرت و نفوذ سرشار داشتند و کارهای مهم بدست عنصر ایرانی اداره میشد . در اینموقع بود که برخلاف عهد گذشته عربها خود را بایرانیان می بستند و نژاد خود را بکسری می بیوستند و مدعی انتساب بایران می شدند . در همین مورد است که « جحظه » می گوید :

واهل القری کلهم ینتمون لکسری ادعاء فاین الذبیط ؟

مقصود اینکه ، اگر همه کس از نژاد کسری باشند پس اخلاط و اراذل کجایند ؟ ایرانیان در این وقت علاینه و آشکارا بنژاد و نسب خود و اینکه دولت اموی را منقرض ساخته و محمد امین (۱۹۳ - ۱۹۸) را بقتل رسانیده اند فخر و مباهات میکردند .

عبدالله بن طاهر در این معنی گوید :

**انامن قد تعرفی نسبی سلفی الغرابی الیل وابی من لاکفاء له من یساوی
مجده قویوا انظر المخلوع کاکله وحوالیه المقاول فتوی الترب مضجعه غال
عنه ملکه غول قاد جیشاً نحو نائلة ضاق عنه العرض والطول من خراسان مصمصهم
کلیوث ضمها غیل وهبوالله انفسهم لامعازیل ولامیل^۲**

یکی از ایرانیان گفته است .

**بها لیل غر من ذؤابة فارس
همی راضة الدنيا وسادة اهلها**

یعنی ایرانیان بشو و سالار جهانند نه قائد کوسپندان و شتران !

۱ - تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۰۵ - تاریخ الوزراء جهشیاری - تاریخ مسعودی ج ۲

۲ - محاضرات الادباء ج ۲ ص ۲۲۳

۳ - قسمتی از این قصیده در کتاب « الفرج بعد الشده » (ج ۱ : ص ۷۴) و مختصری از این داستان

در کتاب اغانی (ج ۱۱) نقل شده است .

۴ - مخفی نما نادکه طرفداران عرب هم در مقابل اینگونه اظهارها ساکت نبودند و تمامکن

بود مقابله بمتل میکردند :

بالاخره نفوذ ایرانیان بچندگونه ظاهر گردید: یکی اینکه دربار خلفا و کاخ سلاطین آن عصر مملو از موالی گردید و کارهای بزرگ بدست آنها افتاد دیگر اینکه وزارت که مرکز ثقل حکومت بود در خانواده ایرانی قرار گرفت و دیگر اینکه آداب و رسوم ایرانیان از قبیل جشن نوروز و بر سر نهادن کلاه بجای کوفیه و عقاب شایع گردید، و بتدریج آثار تمدن علمی و سیاسی و ادبی ایرانیان در میان ملل اسلامی انتشار یافت.

پیدایش آراء و عقاید سه گانه

حزب عربی، حزب شعوبی، حزب مساوات

از عهد دولت اموی بعبه دربارهٔ محاسن و مثالب اقوام و ملل عالم سه مسلک مهم در میان مسلمین وجود گرفت که می توان آنها را باحزاب سه گانه تعبیر کرد.

هر کدام از این احزاب را آراء و عقایدی مخصوص در موضوع تفضیل ملتی بر سایر ملل یا مساوات همه اطواف و اقوام عالم بایکدیگر بود. این سه مسلک عبارت بود از:

۱ - تفضیل عرب بر تمام ملل و اقوام عالم یا «حزب عربی».

ب - مساوات و برابری همهٔ طوایف و ملل عالم بایکدیگر یا «حزب مساوات».

ج - برتری عجم بر عرب و تحقیر جنس تازی یا «حزب شعوبی».

پیدایش سه مسلک فوق از حیث تقدم و تأخر تاریخی بهمین ترتیب است که نوشتیم یعنی تاریخ شیوع «مذهب تسویه» بعد از «حزب عربی» و پیش از رواج عقیدهٔ «حزب شعوبی» بوده است و تفصیل این مقدمه در فصول بعد روشن خواهد شد.

از مقدمات گذشته علت پیدایش این سه مسلک افراطی و تقریظی و اعتدالی بخوبی معلوم میشود - چه این صداها همه در نتیجهٔ غرور عرب و دولت متعصبانهٔ عربی بنی امیه در میان مسلمین بانند شد.

عرب در عهد بنی امیه باندازه ای مغرور شد که فضائل همهٔ ملل و طوایف دیگر را پشت پا انداخت و خود را جنس از سایر ملل و اقوام عالم ممتاز شمرد و بر آنها برتری داد.

در مقابل این عقیدهٔ افراطی بدیهی بود که این عقیدهٔ تقریظی وجود خواهد گرفت که جنس عرب پست ترین ملل عالم است.

محمد بن یزید وقتی که قصیدهٔ عبدالله طاهر را شنید بتعصب عرب بر آشفت و گفت مرا خوش نمی آید که مرد عجمی را در مقابل عرب اینگونه مفاخرتها باشد - پادشاه عرب (یعنی امین) بشمشیر برادرش (یعنی مامون) کشته شد، این مرد عجمی چرا فخر میکند!

و قصیده ای در رد عبدالله طاهر ساخت که بعضی ابیاتش این است.

لا یرعک القال والقیل کل ما بلغت تضلیل یا ابن بیت النار موقدها مال الحاذیه سراویل
نسب فی الفخر و تشب و ابوات اراذیل قاتل المخاوع مقتول و دم المقتول مطاول الخ
ویکی از شعرای عرب هم در مقابل «بهالیل غرمن ذؤابة فارس» الخ گفت:

لا تقتررانک من فارس فی معدن الملك و دیوانه
لوحدت کسری بذانفسه صفعته فی جوف ایوانه

تعديل اين دو مسلك همان عقیده «تسویه» است كه تمام طوائف بنی آدم با يكديگر برابرند و فضیلت تنها میان افراد آن نه میان ملل و احوال . پر واضح است كه عقاید و آراء خاصه در مسالك حزبی غالباً متلازم با يكديگر است و در مقابل هر تندروی افراطی وجود يك عقیده تفریطی حتمی است و مسلك اعتدالی نیز لازمه اینگونه انقلابات است .

بعلاوه از عهد اموی ببعده مسلك در میان مسلمانان شیوع یافت و طرفداران هر عقیده‌ای بر ضد مخالفان خود تبلیغات میکردند و کتابها می نوشتند و برای اثبات عقاید خودشان دلائل اقامه مینمودند و هر کدام برای پیشرفت مقصود خویش و از بین بردن دسته‌های مخالف با انواع وسائل متشبهت میگردیدند . متأسفانه اغلب نزدیک به تمام آنچه مستقلاً راجع بفرقه شعوبیه تالیف شده بوده است از میان رفته و اسرار تاریخی و ادبی این قبیل فرقه‌ها در برده استتار مانده است ، بطوریکه برای کشف هر نکته مطالعه چندین کتاب از قبیل « انانی » و « العقد الفرید » و « البیان والتبیین » در بایست است ، با اینهمه تاجائی كه از روی تتبع ویی جوئی بسیار درباره عقاید و دلائل طرفداران احزاب سه گانه بدست آمده است با رعایت اختصار می نویسیم :

۱ - حزب عربی

حزب عربی اولین فرقه بود كه در عهد دولت بنی امیه پیدا شد . عقیده این دسته این بود كه جنس عرب بر تمام ملل و اقوام بنی آدم فضیلت دارد . طرفداران این مسلك غالباً اشراف عرب و اهل بادیه و بندرت هم بعضی مردمان عجم بودند كه دین اسلام و دوستداری عرب در دل آنها رسوخی تمام داشت . مهمترین دلائل این فرقه چهار چیز بود :

اول : اینکه عرب در عصر جاهلیت همسایه دو دولت قوی یمنجه ایران و روم بود و با وجود اینکه هر دو دولت دارای قدرتی فراوان و عدت و عدت بی پایان بودند و مملکت و دستگاهی وسیع داشتند و بیوسه دریی تسخیر ممالک و دست اندازی بیباد و شهرهای دور و نزدیک بر می آمدند، هیچگاه جرئت نداشتند كه بدیار عرب دست بیندازند سهل است كه از عرب تملق هم میگفتند و در حیره بمالوك « بنی لخم » و در شام بمالوك « غسان » پناه می جستند و بدانها بدل مال و منال میگردند برای اینکه از غارت و دست اندازی اعراب جزیره بممالك ایران و روم جلوگیری کنند .

اینها همه دلیل است بر اینکه ملت ایران و روم از قوم عرب كاملاً بیم داشتند، و چون طاقت جنگ و روبرو شدن با قبائل عرب در خود نمی دیدند هرگز بخیال تسخیر بلاد جزیره العرب نمیافتا ندادند . طرفداران این عقیده گویا تصور نمیگردند یا خود نمی خواستند تصور کنند كه دولت ایران و روم نه از بیم شجاعت و جلالت عرب بود كه در بلاد جزیره طمع نبستند بلکه از اضی خشك بی آب و علف جزیره را كه منبع ثروت و برکت نبود ، در خور این نمی شمردند كه سپاه منظم خود را بدانجا سوق دهند .

بدیهی بود كه سپاه كشیدن بیباد جزیره مستلزم مخارج هنگمت و احیاناً از دست دادن مال و جان بسیار است و تسخیر سرتاسر این بلاد در نظر دولت ایران و روم هرگز این ارزش را نداشت كه در راهش بدل جان و مال فراوان کنند -

دوم: اینکه قوم عرب بعد از اسلام استقلال خود را نگاهداشت و فرمانروائی دول معظمه را ازین برد و همه را مطیع رای و خاضع فرمان خویش ساخت. پیداست که اگر در عرب لیاقت ذاتی نبود هرگز چنین فرمانروائی نصیب اونی گشت.

طرفداران این مساک فضیلت اسلام را که نزد همه کس مسلم است درباره جنس عرب حساب می کنند با اینکه همه جا باید جنبه اسلام را از عرب جدا کرد.

اینگونه جهانگیرها کم و بیش در بعض اوقات بهره بصر ملل دیگر هم شده است، پس دلیل بر فضیلت ذاتی جنس عرب نیست. و همانطور که منکر لیاقت او نمی توان شد، فضیلت ذاتی هم نتوان برای او اثبات کرد.

سوم: اینکه قوم عرب بچند سجیه اخلاقی مانند مهمان نوازی، حمیت و حمایت، فریادرسی ستمدیدگان، اغاثت داد خواهان، وفای عهد و پیمان و امثال آنها و همچنین فضائل ادبی از قبیل: حسن بیان، بلاغت، شعر و مثل، حفظ انساب و امثال آنها از سایر ملل و اقوام عالم ممتاز است، و بواسطه حفظ انساب در میان این قوم زاده حلال از نتاج حرام تمیز داده میشود. جواب این دلیل در ضمن عقاید فرق دیگر معلوم خواهد شد.

چهارم: اینکه دین مبین اسلام در میان قوم عرب ظاهر گردید، و بیغبر اسلام صوات- الله علیه از جنس عرب بود، و بواسطه قیام عرب بدعوت اسلام و در اثر فداکاری این قوم آئین پاک اسلام رواج یافت و از این رهگذر قوم عرب را بر عموم ملل اسلامی منتهی است که با هیچ چیز برابر نتوان کرد.

این بود خلاصه ای از دلائل عمده حزب عربی که برای جنس عرب بفضیلت ذاتی قائل بود و بعض دلائل فرقه های مخالف هم بعد از این خواهد آمد.

ابن مقفع و حزب عربی

کسانی که طرفدار عقیده تفضیل عرب و داخل «حزب عربی» بودند، ابن مقفع را هم از صاحبان این مساک می شمردند و اروی سخنانی روایت میکردند که بعض آنها ساختگی است، از جمله اینکه:

گویند ابن مقفع با جمعی نشسته بود، پرسید که عاقبتین و دانا ترین هده مال کدام است؟ حاضران بیکدیگر نگاه افکنده پیش خود تصور کردند که شاید نظران مقفع بملت خود یعنی ایرانیان باشد. و از اینرو جواب دادند که ملت فارس از همه ملل دنیا عاقبت تر است.

ابن مقفع گفته آنها را باین سبب کرد که: ایرانیان مالک ماک پهناوری شدند و ممالک عظیمی بدست آوردند و بر بسیاری از مردم روی زمین فرمانروا گشتند و لیکن چیزی بقل خود استنباط نکردند و دانشهای تازه پدید نیاوردند.

سپس حاضران ملت روم را گفتند. ابن مقفع گفت: آنان اهل صنعتند. سپس «چین» را گفتند. وی گفت: چینیان اصحاب طرف و ظرائف اند نه ارباب عقل و دانش. اشارت بهند کردند در جواب گفت: آنها اهل فلسفه اند. سودان را گفتند. وی گفت اینان بدترین آفریدگانند. همچنین حاضران چیزی میگفتند و ابن مقفع رد میکرد، تا آنکه از خود او پرسیدند. وی گفت: عاقبتین مال عالم قوم عرب است، و با ادله چند گفته خود را ثابت نمود. و نیز گفت: من خودا کر

بهره‌ای از نژاد و نسب ندارم باری از معرفت بی‌بهره نیستم و مقصودم حقیقت گوئی است نه موافقت باشما و کسیکه در حق عرب سیاستگری نکند زیانکار است . ۱
و نیز از این مقمّم روایت میکنند که روزی سخن از شعر و شاعری در میان بود ، وی قوم عرب را ستود و در وصف فصاحت و بلاغت و حکمت زبان عرب مبالغه کرد . ۲
از جاحظ نیز در این معنی که شعر و بلاغت و حکمت عرب بر هر ملتی ترجیح دارد بعضی روایات کرده‌اند .

انتساب اینگونه عقاید بجا حظ ممکن است صحت داشته باشد . اما در مورد این المقمّم بعض اهل تحقیق اظهار تردید کرده ، و بعض عبارات که درباره فضیلت عرب بر سایر امم از جهت فصاحت و بلاغت و حکمت از این مقمّم روایت شده است از «ابی هلال عسکری» دانسته‌اند .

۲ - حزب تسویه یا مساوات

اهل تسویه معتقدند که میان ملل و طوایف عالم بالذات تقاضای نیست - و فضیلتی اگر باشد نسبت با افراد است نه نسبت بعموم ملات . طرفداران این مسلک مردمان متدین حقیقی و عقلای هر قوم از عرب و عجم بودند .

پیدایش این مسلک پس از (حزب عربی) بود - چه در مقابل خودیستندهای جهان عرب یکدلسته ازدانایان باهوش اظهار این عقیدت کردند که صنف عرب را ذاتاً فضیلتی بر اصناف دیگر نیست ، و در میان هر قومی نیک و بد و محاسن و مساوی توان یافت ، شرف هیچکس بحسب و نسب نیست بلکه بعلم و ادب و رفتار و کردار است - و اگر کسی از اشرف قبائل عرب بد اخلاق باشد او را ست و خوار باید شمرد .
عمده دلائل این فرقه عبارت بود از :

اول : اینکه عموم افراد بشر از یک اصل و یک سلاله و تمامی زاده یک پدر و مادرند ، و میان طوائف و ملل عالم از این حیث تقاضای نیست - ولی ممکن است بعض افراد یک صنف بدتر یا بهتر از بعض افراد صنف دیگر باشند ، و یک قضیه جزئی مستازم حکم کلی ذاتی نیست . پس برای هیچ ملتی فضیلت ذاتی ثابت نیست و همگی طوایف و امم عالم باید یکدیگر مساوات و برابری دارند .

دوم : شهادت قرآن و احادیث ماثوره بر اینکه فضیلت تنها بحسن اخلاق و یرهیز کاری است نه بچیز دیگر .

۱ - العقد الفرید ج ۲ ص ۵۰

۲ - زهر الاداب مینویسد که از این مقمّم در باب شعر و شاعری عرب چنین روایت کرده‌اند که گفت « ای حکمته تکون ابناغ او اغرب او اوجب من غلام بدوی لم یررنا و ام یشبع من طعام ، یستوحش من الکلام ، و یفزع من البشر ، و یاوی الی الفقر و الیرابیع و انطباء و قد خالط الغیلان و انس بالجار ، فاذا قال الشعر وصف مالهم یره و لم یعهده و لم یعرفه - ثم ینذکر محاسن الاخلاق و مساویها و یمدح و یمج و ینم و یعاتب و یشبب و یقول ما ینکب عنه و یروی له و یرقی عابه » حاشیه العقد الفرید ج ۲

۳ - زهر الاداب از جاحظ نقل میکند « لیس فی الارض کلام هو اتمع و لا انفع و لا اتق و لا الذی فی الاسماع و لا اشد اتصلا بالعقول السایهه و لا اتق اللسان و لا اجد تقویما للبیان من طول سماع حدیث الاعراب - العقلاء القصحاء » حاشیه العقد الفرید ج ۲